

## دالات‌های ژئوپولیتیک در سیاست خارجی افغانستان

داکتر محمدحسین خلوصی\*

چکیده

در یک سده اخیر، هم‌جواری افغانستان با قدرت‌های بین‌المللی، از عوامل اثرگذار در حوزه سیاسی و اجتماعی در این کشور بوده است. از گذرگاه تاریخی، سیاست‌مداران افغانستان در قبال این مجاورت و همسایگی، استراتژی مشخصی نداشته‌اند. ابهام و یا نادیده گرفته شدن عامل جغرافیایی در سیاست خارجی افغانستان با پیامدهایی همراه بوده است؛ فزونی یافتن بحران‌های سیاسی متعدد، فقدان ثبات و در نتیجه ضعف دولت افغانستان به عنوان یک واحد سیاسی از این متغیرهای وابسته به شمار می‌رود. فراتر از واقعیت‌های تاریخی، ژئوپولیتیک هم‌اکنون ابعاد راهبردی و اقتصادی در افغانستان است و از عوامل جهت‌دهنده سیاست خارجی افغانستان در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای همین مقوله است. مدیریت این عامل راهبردی نیازمند سیاست خارجی مبتنی بر واقعیت‌ها، یعنی سیاست خارجی علمی، است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که سیاست خارجی کنونی دولت افغانستان به میزانی این حساسیت را در نظر گرفته است. دولت‌های جدید افغانستان

\* پژوهشگر و استاد دانشگاه.

با فاصله‌گیری از رهیافت تاریخی در حوزه سیاست خارجی، یعنی فاصله‌گیری از ابهام و نادیده‌گیری جغرافیا در سیاست‌گذاری‌های طولانی‌مدت، می‌کوشد پیامدهای نامطلوب این عامل بحران‌زا را مدیریت نماید. در همین چارچوب، این پژوهش نیز می‌کوشد الزاماتی را برای سیاست خارجی افغانستان مشخص نماید.

واژگان کلیدی: ژئوپولیتیک، جغرافیای سیاسی، افغانستان، سیاست خارجی.

## مقدمه

تأثیر جغرافیا بر سیاست و علی‌الخصوص بر امنیت، از دیرباز مورد توجه دانشمندان سیاسی و علی‌الخصوص استراتژیست‌ها بوده است. ژئوپولیتسین‌ها عقیده دارند که این عامل جغرافیایی است که محدوده فعالیت بازیگران سیاسی را مشخص و آنان را وادار می‌کند که چگونه عمل کنند. یک دولت به‌عنوان یک واحد سیاسی از چه فرصت‌هایی برخوردار است و یا هم‌اکنون کدام تهدیداتی محیط سیاسی خارجی‌اش را تهدید می‌کند. بر این اساس، در ژئوپولیتیک، نقش عوامل جغرافیایی در سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی جایگاه تعیین‌کننده دارد. برخلاف تصور رایج که سیاست خارجی دولت‌ها را به تصمیمات رهبران و تصمیم‌گیرندگان سیاست‌مداران وابسته می‌داند؛ اما واقعیت آن است که سیاست‌مداران چنین آزادی عملی ندارند. اگر در دام جبر جغرافیایی گرفتار نشویم، باید بگوییم در زمینه‌های بسیاری این تصمیم‌گیرندگان آزاد نبوده و عوامل محیط جغرافیایی نقش بسیار فوق‌العاده در تعیین نوع سیاست آن‌ها دارند و در فرایند تصمیم‌گیری‌شان باعث بروز رفتار سیاسی خاص می‌شوند. این در حالی است که تجربه‌های متعدد تاریخی نشان می‌دهد که در سیاست خارجی دولت‌های افغانستان، توجه به تهدیدات امنیتی که از سوی جغرافیای سیاسی صورت می‌گرفته، بسیار اندک بوده است. علمی‌شدن سیاست خارجی می‌طلبد که مطالعات همه‌جانبه و از جمله پیوند جغرافیا و سیاست، علی‌الخصوص رابطه جغرافیا و سیاست خارجی، بیش‌تر تقویت گردد. در پرتو چنین ارتباط است که می‌توان از روندهای گذشته که عموماً بحران‌زا بوده‌اند، فاصله گرفت و سیاست خارجی را به سمتی هدایت نمود که امنیت‌سازی و کاهش بحران‌های امنیتی متأثر از شرایط جهانی و منطقه‌ای در آن مشهود باشد. بر این اساس، سؤال اصلی در این پژوهش این پرسش ترکیبی است: «افغانستان از منظر ژئوپولیتیک در چه جایگاهی قرار دارد و این موقعیت ژئوپولیتیکی چه الزاماتی

را برای سیاست خارجی این کشور در نظر می‌گیرد؟»

در پاسخ به پرسش فوق، این فرضیه را به آزمون می‌گذاریم: «در افغانستان نادیده‌گیری ژئوپولیتیک کشور سبب شده که این واحد سیاسی نتواند به ثبات سیاسی دست یابد. ثبات و امنیت ملی زمانی به‌وجود می‌آید که سیاست خارجی واقعیت‌های مرتبط با جغرافیای سیاسی و عوامل اثرگذار در این خصوص را در نظر بگیرد.» در تبیین و اثبات فرضیه، نخست، چیستی ژئوپولیتیک و اثرگذاری آن بر سیاست خارجی از گذرگاه تئوریک بررسی شده است؛ دوم، ابهام و نادیده‌گرفته‌شدن عوامل جغرافیای سیاسی در سیاست خارجی افغانستان از گذرگاه تاریخی مدلل گردیده است؛ سوم، پویایی محیطی سیاست خارجی معاصر افغانستان مورد توجه قرار گرفته و ابعاد آن شناسایی گردیده است و سرانجام، متناسب با تحولات موجود، الزاماتی برای سیاست خارجی افغانستان در نظر گرفته شده که در فرایند علمی‌شدن سیاست خارجی افغانستان می‌تواند مفید باشد. این فرایند جدید در سیاست خارجی دولت افغانستان اخیراً مورد توجه قرار گرفته و مقاله حاضر و دیگر پژوهش‌های این چینی، این فرایند را به راهبردهای مشخصی در سیاست خارجی تبدیل خواهد نمود.

## ۱. چیستی ژئوپولیتیک

دانش ژئوپولیتیک از جایگاه تاریخی برخوردار است. در فرایند پیشرفت مطالعات جغرافیایی از یک‌سو و توسعه سیاست بین‌المللی از سوی دیگر، دانشی شکل گرفته که عوامل اثرگذار بر حوزه سیاست را از منظر جغرافیایی مورد توجه قرار می‌دهد. پیشرفت این مطالعات به‌گونه‌ای بوده که هم‌اکنون از متغیرهای مهم در روابط بین‌الملل و سیاست جهانی، جغرافیای سیاسی است. مطالعات جغرافیای سیاسی می‌کوشد با توجه به مؤلفه سرزمین و عوامل انسانی موجود در یک سرزمین، سیاست‌های بین‌المللی را توضیح دهد. به‌طور مشخص، مطالعات منظم و آکادمیک حول جغرافیای سیاسی تحت عنوان ژئوپولیتیک، در قرن نوزدهم صورت گرفته است (جهان‌بین و مشهدی، بی تا: ۲۱).

واژه ژئوپولیتیک ابتدا در سال ۱۸۹۹ به‌وسیله دانشمند علوم سیاسی سوئدی، «رودلف کی آلن»<sup>۱</sup>، به کار گرفته شد و در همان زمان با سیاست‌های استعماری، درآمیخته تلقی می‌گردید

1. Alan Kay.

(اتوتایل، ۱۳۸۰: ۲۱). «ژئوپلیتیک» به رقابت استراتژی‌های کشورهای متخاصم که در صدد حذف یا تفوق سیاسی بر طرف مقابل خود است، اطلاق می‌شود. این درگیری و رقابت در مناطقی از جهان متمرکز است که دارای ویژگی خاص باشد. این ویژگی خاص در واقع، عبارت است از نقشی که این مکان جغرافیایی در کشمکش‌های بین دو نیروی رقیب می‌تواند ایفا کند (جهان‌بین و مشهدی، بی‌تا: ۲۱). همسایگی یک کشور کوچک با یک کشور قدرت‌مند، می‌تواند موجب شود تا آن کشور کوچک دارای موقعیت ژئوپلیتیک گردد. این امر در صورتی اتفاق می‌افتد که کشور مذکور به صف مخالفان و رقیب‌های همسایه قدرت‌مند خود ملحق شود؛ به‌طور مثال: تا چندی قبل، کشور کوبا در همسایگی آمریکا و کشور ایران در همسایگی شوروی (سابق) از چنین موقعیت برخوردار بود؛ اما پس از فروپاشی بلوک شرق و سیستم و قطب حاکم بر جهان، این کشور اهمیت ژئوپلیتیکی خود را تا حدودی از دست داد (همان، ۲۲).

مهم‌ترین عنصر در ژئوپولتیک واقعیتی به‌نام مکان است. مکان‌ها ترکیبی از سه جنبه مرتبط به هم می‌باشد: موقعیت، محل و بار احساسی مکان. منظور از موقعیت، عملکرد و یا نقشی است که یک مکان در جهان بازی می‌کند. صنایع کلیدی و منابع اشتغال در یک مکان، معیار خوبی از موقعیت یک مکان را به نمایش می‌گذارد. محل، اشاره به نهادهایی دارد که فعالیت، سیاست و هویت را در یک مکان سازمان‌دهی می‌نماید. گروه‌های سیاسی، اجتماعات مذهبی، اتحادیه‌ها و... نمونه‌های بارزی از این‌گونه نهادها می‌باشند. بار احساسی مکان، عمیقاً به هویت جمعی مردم معطوف است. هویت مردم تابع عضویت آنان در شماری از هویت‌های جمعی است. هویت‌های نژادی، مذهبی و جنسیتی نمونه‌های آشکاری از هویت‌هایی است که ذیل بار احساسی مکان قرار می‌گیرند (فلینت، ۱۳۹۰: ۲۶-۲۸). اگرچه اصطلاح «ژئوپلیتیک» را بیش‌تر معادل واژه «جغرافیای سیاسی» قرار می‌دهند؛ لیکن این اصطلاح تفاوت‌هایی با مفهوم جغرافیای سیاسی دارد و صرفاً جغرافیای سیاسی نیست. بررسی از اجزاء و یا عناصر مهم در مکان که در بالا بررسی گردید، تا حدودی مشخص می‌نماید که دانش ژئوپولتیک صرفاً بررسی از جغرافیای سیاسی نیست. جغرافیای سیاسی از چگونگی تشکیل کشورها بحث می‌کند؛ در حالی که ژئوپولتیک به بررسی علل این شکل‌گیری‌ها می‌پردازد. بر این اساس، آنچه در ژئوپولتیک اهمیت دارد، محافظت از قلمرو سرزمینی یک کشور و عواملی است که در این جایگاه اهمیت دارند.



## ۲. ژئوپولیتیک و سیاست بین‌الملل

پیوند سیاست و محیط جغرافیایی همیشه مورد توجه سیاست‌مداران و نظامیان بوده است. در رهگذر تاریخ بیش‌تر اهمیت سوق‌الجیشی برخی از نقاط سرزمین مورد توجه بوده است؛ اما آنچه به مطالعات ژئوپولیتیک مربوط می‌گردد، مطالعه دقیق مناطق و سرزمین‌ها است که بسی فراتر از حیث سوق‌الجیشی را مدنظر قرار می‌دهد. اولین پژوهش‌های منظم درباره ژئوپولیتیک و پیوند آن با سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی، مربوط به «سِر‌هالفورد مکیندر» (۱۹۰۴) است. مکیندر که از نظریه‌پردازان نخست ژئوپولیتیک به‌شمار می‌رود، در سال ۱۹۰۴، مقاله‌ای را تحت عنوان محور جغرافیایی تاریخ نوشت. مکیندر به‌عنوان ژئوپولتسین در ارتش بریتانیا، مطالعات خود را آغاز نمود و نظریه تسلط بر دو هلال و هارتلند (قلب زمین<sup>۲</sup>) جهان را به‌عنوان نخستین نظریه ژئوپولتیک ارائه نمود. مکیندر در زمان اوج قدرت بریتانیا زندگی می‌کرد و چنین می‌پنداشت که حفظ این برتری می‌طلبد که بریتانیا بر هارتلند جهان مسلط باشد (عزتی، ۱۳۸۰: ۱۰-۱۲). از نظر مکیندر، تسلط بر منطقه اورو-آسیا به جهت برخورداری از وسعت زیاد، تسلط بر جهان به‌شمار می‌رود. دوهلال درونی و بیرونی در ارتباط نزدیک با محور جغرافیا قرار دارد. در هلال داخلی کشورهای آلمان، اتریش، ترکیه، هند و چین و در هلال بیرونی بریتانیا، آفریقای جنوبی، استرالیا، ایالات متحده، کانادا و ژاپن قرار می‌گیرد. در این میان، دولت روسیه از جایگاه محوری برخوردار می‌باشد (بنگرید: مکیندر، ۱۹۰۴: ۸۵). در نظریه مکیندر، اهمیت نیروی زمینی بیش از نیروی دریایی است؛ زیرا نیروی زمینی قادر است «قلب زمین» را تصرف کند. به‌نظر وی، قلب زمین که در جنوب اقیانوس منجمد شمالی قرار دارد، به علت آب‌های یخ‌زده اقیانوس منجمد شمالی، از دسترس نیروی دریایی دشمن خارج است؛ به همین دلیل، هرکشوری که بر قلب زمین مسلط شود، بر اروپای شرقی مسلط خواهد بود و تسلط بر اروپای شرقی، تسلط بر کل جهان را به‌دنبال دارد. وسعت و فراخی روسیه سبب گردید که ناپلئون بناپارت در حمله به این کشور متوقف و این توقف فرجام کارزار وی در عرصه بین‌الملل گردید از این رو بود که منطقه اورو-آسیا به قلب زمین معروف گردید.

تحول دیگر در این خصوص نظریه‌ای است که در آلمان توسط «هاوس هوفر»<sup>۳</sup> ارائه گردید.

1. sir hal ford Mackinder.
2. Hartland.
3. Haushofer.

با قدرت‌یابی روزافزون آلمان در صحنه بین‌المللی و علی‌الخصوص با روی کار آمدن نازیسم (۱۹۳۳)، توسعه‌طلبی ارضی به‌عنوان یکی از سیاست‌های اصلی در سیاست خارجی آلمان قرار گرفت. در آلمان مؤسسه‌ای تحت عنوان مطالعات ژئوپولیتیک دایر گردید و هوفر مطالعاتش را در همین مؤسسه به انجام رسانید. آنچه ما از مطالعات هوفر می‌دانیم، مطالبی است که پژوهش‌گران از اسناد همین مؤسسه بعد از جنگ جهانی دوم استخراج نموده‌اند و مطالعات هوفر همانند همتای بریتانیایی‌اش، به‌صورت یک نظریه منظم منتشر نگردیده است. هوفر روابط نزدیکی با هیتلر داشت و البته که این روابط بعداً به سردی گرایید. هوفر معتقد بود که دشمن اصلی آلمان بریتانیا است و برای غلبه بر این دشمن، اتحاد میان آلمان، روسیه و جاپان لازم است. هوفر در صدد ایجاد یک پیوستگی میان این سه کشور بود و معتقد بود که چنین پیوستگی، می‌تواند حمله نهایی بر قدرت استعماری بریتانیا را وارد نماید. آنچه از گذرگاه ژئوپولیتیک اهمیت دارد، مخالفت او با حمله هیتلر به اتحاد جماهیر شوروی است. هوفر به‌درستی مخاطرات این حمله را دریافته بود و تهاجم بر روسیه را نادرست می‌دانست و به همین دلیل، رابطه‌اش با هیتلر نیز به سردی گرایید (عزتی، ۱۳۸۰: ۲۴).

با ظهور انقلاب در پدیده حمل‌ونقل و فزاینده‌شدن ارتباطات دریایی در اوایل قرن بیستم، تسلط بر دریاها کلید تسلط بر جهان عنوان شد. از منظر «آلفرد تاپیر ماهان»، وجود یک قدرت برتر جهانی فقط در سایه ایجاد قدرت فائده دریایی امکان‌پذیر است. ماهان یک ناخدای نیروی دریایی امریکا بود که تا مقام دریاسالاری ارتش آن کشور ارتقا یافت. وی نظریات خود را در دو کتاب به‌نام‌های «نفوذ قدرت دریایی بر تاریخ» و «نفوذ قدرت دریایی بر انقلاب کبیر فرانسه» به رشته تحریر درآورد. وی در این کتاب‌ها آورده است که افزایش قدرت دریایی در دو بعد تجاری و نظامی، باعث تسلط بر دریاها است و سلطه بر دریاها، سلطه بر ثروت جهان را به همراه دارد و این مسأله موجب پیروزی در جنگ‌ها می‌گردد. به عقیده ماهان، اولین قدم برای دست‌یابی به قدرت برتر جهانی، سلطه بر دریاها است (شیرودی، بی‌تا: ۲۲). ماهان عقیده داشت که اساس سیاست و تاریخ ملت‌هایی که در کنار دریاها قرار دارند، سه چیز است: تولید برای مبادله، توسعه کشتی‌رانی و وجود مستعمرات (عزتی، ۱۳۸۰: ۵۲).

با ورود هواپیماهای مدرن و جنگنده‌های هوایی با قابلیت بمب‌افکن‌های هسته‌ای، طبیعی

به نظر می‌رسد که اندکی از نقش جغرافیا کاسته گردد و در اواخر جنگ سرد، دو قدرت برتر جهانی تلاش نمودند تا با تسلط بر فضا، تفوق همه‌جانبه خود را حفظ نمایند. استراتژی جنگ ستارگان که توسط دونالد ریگان اعلام گردید، برای حفظ قدرت برتر امریکا در مقابل اتحاد جماهیر شوروی بر همین مبنا توسعه یافت. امروزه علی‌رغم فراز و فرود دانش ژئوپولیتیک، بسیاری از استراتژیست‌ها به تأثیر جغرافیا بر سیاست واقفانند و پیوند عمیق سیاست خارجی با عوامل انسانی و طبیعی که به هنر تسلط بر سرزمین مدد می‌رساند، اذعان دارند. در ژئوپولیتیک معاصر دو رهیافت اقتصادی و جایگاه سیاسی بیش‌تر مورد توجه بوده است. از منظر اقتصادی، «والرشتاین» بر این عقیده است که تسلط سرمایه‌داری بر جهان نوعی از سیستم اجتماعی-تاریخی را به‌وجود آورده که در پرتو آن قدرت‌های هژمونیک شکل گرفته است. اساس هژمونی، قدرت اقتصادی است و ایالات متحده با توانمندی اقتصادی است که در جایگاه قدرت هژمونیک قرار گرفته است. از منظر جایگاه سیاسی، «مودلسکی» مدل رهبری جهان را به‌عنوان یک نظریه ژئوپولیتیک ارائه نموده است. از منظر مودلسکی، قدرت تابعی از برد جهانی است؛ یعنی توانایی اثرگذاری بر رخدادهایی که در سطح جهان اتفاق می‌افتد. تاریخ نشان می‌دهد چنین قدرتی نیاز به کنترل اقیانوس‌ها دارد. افزون بر آن کشوری که در جایگاه رهبری جهان قرار می‌گیرد، نیازمند داشتن پیروان وفادار است که به‌عنوان بازنمایی از آن یاد می‌گردد (بنگرید: فلینت، ۱۳۹۰: ۵۸-۶۰).

## بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۴

### ۳. ژئوپولیتیک تاریخی افغانستان

از منظر تاریخی، افغانستان به‌دلیل عوامل جغرافیایی، برای دولت‌های هژمون از جذبه برخوردار بوده است. در تاریخ سیاست خارجی افغانستان سه مقطع مهم درباره ژئوپولیتیک وجود دارد: موازنه قوا در قرن نوزدهم، جنگ سرد و نظام تک‌قطبی پس از فروپاشی کمونیسم. بررسی از دو مقطع نخست (موازنه قوا در قرن نوزدهم و نظام دوقطبی پس از جنگ جهانی دوم تا فروپاشی بلوک شرق) در این جستار، ماهیت تاریخی دارد. این داده‌های تاریخی در صدد مدلل نمودن فاصله میان سیاست خارجی افغانستان و دانش ژئوپولیتیک است. در مقابل، بررسی از وضعیت ژئوپولیتیک در نظام تک‌قطبی که تحت عنوان ژئوپولیتیک معاصر افغانستان بررسی می‌گردد، ماهیت واقعی دارد. این داده‌ها در پی ترسیم وضعیت موجود ارزیابی می‌گردند و مبتنی بر آن الزاماتی برای سیاست خارجی مشخص می‌گردد.

## ۴. موازنه قوا در قرن نوزدهم

افغانستان برای اولین بار در قرن ۱۹، معرکه مبارزه روسیه و انگلستان گردید. در اواخر قرن ۱۹، روسیه با تصرف تدریجی مناطق آسیای مرکزی، خود را به شمال افغانستان نزدیک کرد. با پیروزی کمونیست‌ها و ایجاد شوروی، روس‌ها باقیمانده آسیای مرکزی را تصرف نموده و عملاً در طول یک نوار ۲۳۸۴ کیلومتری با افغانستان همسایه شدند. سیاست تدریجی روس‌ها تصرف افغانستان و دسترسی به آب‌های آزاد بود. انگلیسی‌ها که پیشرفت روسیه را در افغانستان مغایر با منافع خود در هندوستان می‌دیدند، در صدد ایجاد یک خط دفاعی در ماورای رود سند برآمدند و با سبقت گرفتن از روس‌ها، افغانستان را مورد تهاجم قرار دادند (سلیمی، ۱۳۸۰: ۱۱۵).

نخستین جلوه‌هایی از ورود استعمار در افغانستان پا گرفت و در سال ۱۸۰۹ نخستین قرارداد میان افغانستان و انگلیس منعقد شد که طی آن، روند دخالت انگلیسی‌ها از شرق فزونی یابید. طی یک‌دهه، قدرت در کشور شدیداً متلاشی شد که وابستگی به انگلیسی‌ها را در پی داشت. هنگامی که در بازی بزرگ قرن نوزدهم، افغانستان از وضعیت ژئوپلیتیکی و سوق‌الجیشی مهم برخوردار گردید و از طرف دیگر رقابت دو طایفه سدوزایی و بارکزیایی در داخل، زمینه‌های دخالت خارجی را فراهم نمود، افغانستان در آستانه جنگ با انگلیسی‌ها قرار گرفت. انگلیسی‌ها به جهت هراس از روسیه شدیداً مایل بودند که به هر طریق ممکن افغانستان را باید اشغال نمایند تا از ورود روس‌ها و تهدیدهای آنان نسبت به هند جلوگیری به‌عمل‌آورند. از نظر آنان، «سقوط هرات ناقوس مرگ هندوستان» به حساب می‌آمد که باید برای آن فکری می‌شد (بنگرید: پیوکارلو، ۱۳۶۳). در چنین وضعیتی، جنگ میان افغان‌ها و انگلیسی‌ها امری اجتناب‌ناپذیر بود. در نتیجه انگلیسی‌ها در سال ۱۸۳۹ به افغانستان حمله نمودند و دوست‌محمد، امیر کشور، را سرنگون کرده و به‌جای او، شاه‌شجاع را روی کار آوردند؛ اما در سال ۱۸۴۲ به‌سختی از افغان‌ها شکست خوردند. البته متعاقب آن وضعیت به این‌جا خاتمه پیدا نکرد و جنگ سوم در سال ۱۸۷۸م صورت گرفت و بازهم حکومت امیر شیرعلی خان را ساقط نموده و محمدیعقوب خان پسرش را روی کار آوردند (بنگرید: غبار، ج ۱). در این زمان افغانستان از منظر سوق‌الجیشی اهمیت ژئوپولیتیک داشت. سه جنگ مهم افغانستان با دولت هژمون، مقابله با ساختار توزیع قدرت سیاست بین‌الملل در آن روزگار بوده است و طبیعی است که این‌گونه از مبارزات نتواند منافع ملی را تأمین نماید.



## ۵. دهه پنجاه و حاکمیت جنگ سرد

دومین مقطع مهم در سیاست خارجی افغانستان از منظر ژئوپولیتیک، دهه پنجاه میلادی است. حضور همه‌جانبه روس‌ها پیش از صدارت داوود خان در کشور چندان محسوس نبود؛ اما روی کار آمدن دولت محمد داوود، این فرصت طلایی را برای روس‌ها آماده ساخت. داوود خان که مصمم بود به هر عنوان، سازندگی و عمران کشور را انجام داده و از طرف دیگر یک ارتش قوی ایجاد نماید، بیش‌ازپیش، برای تأمین این اهداف، نیازمند کمک‌های خارجی بود. اتحاد جماهیر شوروی این فرصت را از دست نداد و به پیمانۀ بسیار وسیع در فرایند تقویت اردو و بازسازی سهم گرفت. سهم این کشور در فرایند بازسازی چشم‌گیر بود؛ طوری که «میدان هوایی کابل، میدان هوایی نظامی بگرام و شنیدند، سالنگ‌ها، پروژه نغلو، میدان هوایی بلخ، سرک بلخ-شبرغان، سرک تورغندی-قندهار، بندسرده بند درونته، کانال ننگرهار، سرک کابل-پروان، پروژه تفحصات نفت و گاز، پروژه مکروریان، جنگلگ، پلی تخنیک، سیلوه‌های کابل و پل چرخ‌خی، فابریکه کود و برق و سایر پروژه‌های کوچک و بزرگ که در همه آن‌ها روس‌ها کار می‌کردند»، از مهم‌ترین فعالیت اقتصادی آنان است (هارون، ۱۳۷۹: ۵۹).

این وضعیت پس از صدارت داوود خان نیز ادامه یافت و در دهه دموکراسی نیز اتحاد جماهیر شوروی حضور اقتصادی خود را حفظ نمود. طبق ادعای کشتمند، در پلان پنج‌ساله دوم در زمان حکومت محمدیوسف، کمک‌های اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی ۷۵ درصد از کمک‌های خارجی را تشکیل می‌داد که بالغ بر پنجاه درصد تمام سرمایه‌گذاری‌ها در اقتصاد افغانستان بود (کشتمند، ۲۰۰۳: ۱۲۴). به این ترتیب، به‌کارگیری دیپلماسی دلار از ناحیه روس‌ها مؤثر واقع گردید و به‌زودی این کشور در تمام نهادهای دولت و سیاست‌گذاری‌های آن نفوذ نمود.

هرچند دخالت مستقیم نظامی روس‌ها در کشور در مقطع تاریخی مورد بحث قابل اثبات نیست و دخالت نظامی مستقیم بعدها صورت گرفت؛ اما اتحاد شوروی گام‌هایی را در این جهت نیز برداشته بود. اتحاد جماهیر شوروی در ابتدا کوشید سیستم نظامی ارتش افغانستان را دچار تغییرات نماید. بر این اساس، روس‌ها موفق شدند با بیرون‌راندن مشاورین نظامی ترکیه از اردو، جایگاه خود را تثبیت نمایند (مبارز، ۱۳۷۵: ۲۰۰) به این ترتیب، سیستم آموزش نظامی بر اساس مدل روسی جایگزین گردید. علاوه بر آن، هنگامی که داوود خان تصمیم به مدرنیزه کردن کشور گرفت، تمام تجهیزات نظامی نیز از این کشور وارد شد. مشاورین روسی و تکنسین‌های



اتحاد جماهیر شوروی نیز در بخش‌هایی از ارتش سرازیر شدند که بر اساس آمار اسناد سفارت آمریکا در تهران، تعداد آنان بالغ بر ۲۰۰ نفر بوده است (دانشجویان پیرو خط امام، بی‌تا، شماره ۲۹؛ ص ۲۹).

اگر سیاست‌های گذشته را به‌عنوان داده‌های تاریخی در تجربه سیاست خارجی مورد توجه قرار دهیم و مبتنی بر آن رهیافت و یا راهبردی برای سیاست خارجی تعریف نماییم، این رهیافت در اولویت‌گذاری‌های اهداف سیاست خارجی خود را به نمایش می‌گذارد. داده‌های تاریخی علی‌الخصوص سیاست خارجی دوران متأخر ظاهرشاه و دولت جمهوری داود خان مبین این نکته است که جهت‌گیری اقتصادی در سیاست خارجی این دولت‌ها از طریق جذب کمک‌های خارجی و مصرف‌نمودن آن در امور زیربنایی، اشتباه استراتژیک بوده است. اهمیت یافتن اقتصاد با رویکرد جذب پول از دو طریق برخلاف منافع ملی افغانستان عمل می‌نمود: نخست، از این منظر که اقتصاد، جای امنیت را گرفت و امنیت‌سازی به‌عنوان اهداف دسته چندم تعریف گردید؛ در حالی که همسایگی در کنار یک قدرت جهانی و امپریالیست شدیداً ایجاب می‌نمود که امنیت‌سازی در کانون توجه قرار گیرد؛ کاری که پاکستان با پیوستن به پیمان‌های «سیتو» و «سنتو» انجام داد. دوم، جذب کمک‌ها سبب می‌گردید که دولت‌ها با ارائه مبالغی در افغانستان از آزادی عملی بیش‌تری برخوردار گردد و این آزادی عمل چه‌بسا به‌عنوان آزادی در براندازی و اقدامات توسعه‌طلبانه از سوی برخی از دولت‌ها علی‌الخصوص اتحاد جماهیر شوروی تفسیر می‌گردید.

## ۶. ژئوپولیتیک معاصر افغانستان

برای درک درست از ژئوپولیتیک معاصر افغانستان، رویکرد مناسب آن است که فاکت‌ها و عواملی اثرگذار بر جغرافیای افغانستان به‌عنوان یک واحد سیاسی مورد توجه قرار گیرد. این عوامل است که مشخص می‌کند افغانستان کنونی در چه موقعیتی قرار دارد و از منظر ژئوپولیتیک با چه فرصت‌ها و تهدیدهایی مواجه است. بررسی از این فرصت‌ها و تهدیدها است که الزاماتی را نیز برای سیاست خارجی دولت افغانستان ایجاب می‌نماید. در این بررسی، ابتدا در دو سطح بین‌المللی و منطقه‌ای این عوامل و فاکت‌ها را مورد توجه قرار می‌دهیم و مبتنی بر آن، تحت عنوان مستقل، الزامات ژئوپولیتیکی در سیاست خارجی افغانستان را نیز مشخص خواهیم نمود.

## ۱-۶. سطح بین‌المللی

دولت‌های ورشکسته عموماً از تحولات بین‌المللی متأثر هستند. این دسته از دولت‌ها اگر از موقعیت راهبردی در سیاست بین‌الملل برخوردار باشند، در کانون منازعات بین‌المللی قرار می‌گیرند. تحولات چنددهه‌گذشته در افغانستان و رویدادهایی که هم‌اکنون در این کشور جاری است، به‌خوبی هم‌ناتوانی دولت افغانستان و هم‌اهمیت راهبردی این واحد سیاسی را در سیاست بین‌الملل نشان می‌دهد. متغیرهایی که به این اهمیت جغرافیایی در افغانستان در سیاست بین‌الملل منجر گردیده است، از ماهیت سیاسی، نظامی و اقتصادی برخوردار است که در زیر بررسی می‌گردد.

### ۱-۱-۶. تروریسم

فروپاشی دولت مرکزی در سال‌های جهاد، زمینه را برای نفوذ و فراگیرشدن گروه‌های تروریستی در افغانستان فراهم نمود. پیوند امارت اسلامی با شبکه‌القاعده، افغانستان را به پناه‌گاه شبکه‌های تروریستی مبدل نمود و حوادث یازده سپتامبر به اجماع جهانی علیه تروریسم منجر گردید. وجود شبکه‌های متعدد تروریستی در افغانستان و پاکستان، تهدیدهای ملی و بین‌المللی را موجب گردیده است و همین امر در سطح ملی موجب فرسایش دولت و در سطح بین‌المللی موجب خدشه‌دارشدن قدرت هژمون گردیده است. در این زمان افغانستان به‌عنوان لانه تروریسم مورد توجه قرار گرفت. پیوند آن با ژئوپولیتیک نیز معطوف به همین جایگاه است؛ کشوری که مکان امن شبکه جهانی تروریسم عنوان گردید و جغرافیایی سیاسی افغانستان را در قالب تهدیدکننده منافع دولت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی ترسیم می‌نمود. آمریکا در مواجهه با این وضعیت، تروریسم را دشمن تعریف کرد و دولت‌های حامی تروریسم را به‌عنوان پایگاه‌های شرارت قلمداد نمود. مناسب‌ترین راه مقابله با این تهدید ژئوپولیتیکی، از منظر ایالات متحده، حملات پیش‌دستانه برگزیده شد و مبتنی بر این راهبرد، افغانستان و عراق مورد تهاجم قرار گرفت (فلینت، ۱۳۹۰: ۱۰۳-۱۰۴). با فروپاشی کمونیسم در ۱۹۹۰، ناتو به‌عنوان یک سازمان نظامی عملاً منحل گردید؛ ولی این تهدیدات تروریستی در افغانستان بود که دوباره این سازمان را احیا نمود و مهار بحران تروریسم در افغانستان به ناتو محول گردید (یزدان‌فام، ۱۳۹۶: ۱۳۲). جنگ علیه تروریسم در قالب یک واقعیت ژئوپولیتیک قرار می‌گیرد؛ چون ایالات متحده حملات ۱۱ سپتامبر را تهاجم علیه حاکمیت سرزمینی خود می‌داند و دولت بوش با تهاجم به افغانستان،

شهروندان آمریکایی را متقاعد می‌ساخت که مرزهایش در آینده از امنیت برخوردار خواهد بود (فلینت، ۱۳۹۰: ۱۹۳).

### ۲-۱-۶. ژئواستراتژیک

در سطح جهانی برای ایجاد سیستم تک‌قطبی در جهان، تسلط بر مناطق استراتژیک امری اجتناب‌ناپذیر است. یکی از حساس‌ترین این مناطق، آسیا و خاور میانه است. امروزه می‌توان مدعی شد که تسلط بر آسیای غربی و خاور میانه، تسلط بر هارتلند جهان است. افغانستان از منظر جغرافیای سیاسی در موقعیت بس‌دشواری قرار گرفته است. این کشور در منطقه‌ای قرار دارد که قدرت‌های بین‌المللی بالقوه در این منطقه قرار می‌گیرند.

### ۳-۱-۶. رقابت آمریکا- چین

نخستین سیمای این اهمیت، در رقابت آمریکا و چین نمایش داده می‌شود. چین با جمعیت یک و نیم میلیاردی و رشد اقتصادی بالاتر از هشت درصد در سال، همیشه موجبات آشفتگی آمریکا را به‌عنوان قدرت برتر، فراهم نموده است. آمریکا پس از یک دوره غفلت، یعنی پس از شکست در جنگ، نقش چندانی در منطقه نداشت؛ ولی پس از بحران مالی در سال ۲۰۰۸ در غرب و جنگ افغانستان و صعود قدرت چین، دوباره به منطقه برگشته است (واعظی، ۱۳۹۶: ۸۷). این رقابت بدان معنا است که حضور ایالات متحده و هم‌پیمانان غربی‌اش فراتر از مقابله با تروریسم قرار می‌گیرد و غرب در قالب مبارزه با تروریسم، تهدید قدرت‌های بالقوه جهانی را نیز مدنظر دارد. در جدیدترین موضع‌گیری، چین از راهبرد جدید دولت ترامپ در قبال پاکستان و فشار بر این دولت استقبال نموده است.

### ۴-۱-۶. رقابت روسیه- آمریکا

سیمای دیگر این اهمیت، در رقابت روسیه با ایالات متحده مشخص می‌گردد. آنچه موجبات نگرانی روسیه را در افغانستان فراهم می‌نماید، به‌طور مشخص دو چیز است: نخست، حضور نظامی ایالات متحده و نیروهای ناتو برای طولانی‌مدت که از منظر روس‌ها تهدید جدیدی تلقی می‌گردد. بحران افغانستان در سال‌های گذشته نخستین باری بود که پای سربازان غربی را در حیات خلوت روسیه باز نمود و برخی از فرودگاه‌های کشورهای آسیای میانه در خدمت

نیروهای ائتلاف قرار گرفت. این نگرانی‌ها هنوز هم برای روسیه حائز اهمیت است و روس‌ها نگران هستند که ایالات متحده با استفاده از اوضاع جاری افغانستان، در صدد تثبیت سلطه و هژمونی خود بر منطقه باشد و چه‌بسا در این راستا بتواند بر برخی از متحدان استراتژیک روس‌ها فائق شده و کشورهای مشترک‌المنافع را از تسلط روسیه دور نگاهدارد. دوم، بنیادگرایی دینی از دیگر متغیرهایی است که روس‌ها را نسبت به افغانستان حساس نموده است. صدور بنیادگرایی دینی به‌شکل طالبانی آن برای نخستین بار به‌عنوان یک راهبرد تهدیدکننده از سوی ضیاءالحق به‌کار گرفته شد و او چنین می‌پنداشت که پاکستان با بهره‌برداری از نیروهای اسلام‌گرا، افزون بر فائق‌آمدن به بحران عمق استراتژیک در قبال هند، لشکری از بنیادگرایان را در اختیار می‌گیرد که مرزهای شمالی کشورش تا عمق دولت‌های آسیای میانه امتداد می‌یابد. اگرچه با فروپاشی دولت طالبان و سقوط امپراتوری بنیادگرایی، این نگرانی‌ها فروکش نموده است؛ اما روسیه خصوصاً در این اواخر از شکل‌گیری جریان‌ها و گروه‌های مشابه علی‌الخصوص جریان داعش به‌شدت نگران است. این دو نگرانی سبب شده که روس‌ها به تقویت گروه طالبان رو آورده و مستقیماً ثبات و امنیت افغانستان را مورد چالش قرار دهند.

### ۵-۱-۶. رقابت آمریکا- هند

سطح نازل‌تر از رقابت در عرصه جهانی میان ایالات متحده و هند نیز وجود دارد. هند نیز کشوری است که ظرفیت انسانی و تمدنی در راستای هژمون‌شدن دارد و یکی از دلایل نزدیکی پاکستان با هند نیز همین موضوع است. البته هند هنوز از نظرگاه اقتصادی و صنعتی راه درازی برای رسیدن به قدرت هژمون در سیاست بین‌الملل در پیش دارد و به همین جهت است که نسبت به افغانستان رقابت هند و پاکستان در مقایسه با رقابت آمریکا و هند، بیش‌تر مورد توجه است.

### ۶-۱-۶. ژئواکانومیک

بخش از بحران موجود در افغانستان در جایگاه سیاست بین‌الملل ماهیت اقتصادی دارد. چنان‌که در نگاه والرشتاین بررسی گردید، اقتصاد با نظام سرمایه‌داری در سیاست بین‌المللی نقش تعیین‌کننده دارد. افغانستان از منظر جغرافیای اقتصادی از دو جهت برای قدرت‌های فرامنطقه‌ای مهم است: نخست منابع انرژی در آسیای میانه و دوم منابع طبیعی موجود در خود افغانستان.

## الف. منابع نفت و گاز در آسیای میانه:

افغانستان دروازه تجارت با آسیای مرکزی است و جمهوری‌های آسیای مرکزی از مناطق حساس جهان به‌شمار می‌رود؛ زیرا به اعتقاد کارشناسان، این منطقه پس از خلیج فارس، بزرگ‌ترین منابع انرژی جهان را در خود جای داده است. آنچه اکنون مورد توجه است، نحوه رسانیدن انرژی‌های موجود به جهان صنعتی است. ترکمنستان با داشتن ۱۳۰۰۰ میلیارد مترمکعب ذخایر گاز طبیعی در بین ذخایر گاز طبیعی جهان، موقعیت چهارم را دارد و سالیانه قریب ۸۰ تا ۹۰ میلیون مترمکعب گاز استخراج می‌کند که قریب ۹۰ درصد آن را صادر می‌نماید (سلیمی، ۱۳۸۰: ۱۱۷). تسلط بر شاهراه انرژی جهان که انتظار می‌رود این منابع به‌زودی از طریق افغانستان و پاکستان وارد بازارهای جهانی شود، موقعیت ژئواستراتژیکی و ژئواکونومی منطقه را به مراتب برجسته نموده است. ایالات متحده به‌عنوان قدرت هژمون، هیچ‌گاه نمی‌تواند بدون تسلط بر منابع انرژی، تنها ابرقدرت جهان باشد.

## ب. منابع طبیعی افغانستان:

حاکمیت چنددهه جنگ و وجود بی‌ثباتی سبب شده که آمار دقیقی از منابع طبیعی در افغانستان وجود نداشته باشد؛ اما بررسی‌های پراکنده‌ای که صورت گرفته، چشم‌انداز خوبی از منابع طبیعی افغانستان به نمایش می‌گذارد. وجود نفت و گاز، معادن، فلزات چون آهن، مس و اخیراً گزارش‌ها از وجود لیتیم و... بخشی از این منابع طبیعی است که هنوز در افغانستان در مورد آن کاری صورت نگرفته است. در بررسی‌های ابتدایی، منابع طبیعی افغانستان بالغ بر سه تریلیون دلار برآورد گردیده است. این جغرافیای بکر طبیعی است که در عصر سرمایه‌داری برای دولت‌های فرامنطقه‌ای جذابیت ایجاد نماید و حتی رئیس‌جمهور فعلی آمریکا نیز یکی از متغیرهای حضور آمریکا را در افغانستان استفاده از همین منابع طبیعی ذکر نمود (http://:1396; www.ana.ir).

افزون بر آن، از گذرگاه اقتصادی، نقش بالقوه افغانستان در ترانزیت بین‌المللی نیز از دو جهت حائز اهمیت است: نخست، احیای جاده ابریشم و اتصال چین به جنوب غرب آسیا و سپس اروپا. دوم، جایگاه افغانستان در ترانزیت آسیای مرکزی. رشد مداوم صنعت در چین هم‌اکنون در حال فتح بسیاری از بازارهای بین‌المللی است و احیای مجدد جاده ابریشم، این منطقه صنعتی را به



بخشی از بازارهای بین‌المللی متصل می‌نماید. افغانستان از مهم‌ترین معابری است که این منطقه اقتصادی را با بازارهای جهانی پیوند می‌زند.

## ۶-۲. سطح منطقه‌ای

سطح دیگری از بی‌ثباتی کنونی در افغانستان ماهیت منطقه‌ای دارد و مربوط به همسایگان افغانستان است. در این سطح سه عامل مهم تعیین‌کننده به‌نظر می‌رسد: منازعه تاریخی افغانستان و پاکستان، رقابت منطقه‌ای هند و پاکستان و سرانجام رقابت منطقه‌ای ایران و آمریکا.

### ۶-۲-۱. منازعه افغانستان و پاکستان

پاکستان کشوری جدیدالتأسیس است (۱۹۴۷) و مرزهای مشخص‌شده این کشور از همان بدو تأسیس، مورد تأیید دولت افغانستان نبوده است. برخی از دولت‌های افغانستان در گذشته سیاست‌های رادیکالی در قبال ایالت غربی پاکستان داشته و این منطقه را به‌عنوان منطقه اشغال‌شده از سوی پاکستان مورد توجه قرار داده و برای آزادسازی آن از تسلط پاکستان، اقداماتی را نیز به انجام رسانیده‌اند (خلوصی، ۱۳۸۶: ۵۸). این منازعه حقوقی به یک منازعه تاریخی مبدل شده و هم‌اکنون انگیزه بسیاری از اقدامات خراب‌کارانه پاکستان را نسبت به افغانستان همین منازعه تاریخی تشکیل می‌دهد. از منظر ژئوپولیتیک، پاکستان در این منازعه از دو ظرفیت مهم علیه افغانستان استفاده می‌نماید: ایدئولوژی و ترانزیت.

### بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

آنچه باعث تقویت پاکستان در مواجهه با افغانستان شده نیز ماهیت ژئوپولیتیک دارد. پاکستان به‌عنوان کشور ایده‌آل از منظر فرهنگی و زیست اجتماعی، برای بسیاری از شهروندان افغانستان جاذبه دارد. روابط اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، برخلاف حوزه سیاسی بسیار زیاد و درهم‌تنیده است. این ایده‌آل‌سازی در حوزه فرهنگ و جامعه سبب شده که یک پروسه نامرئی مرکز-پیرامون میان افغانستان و پاکستان شکل بگیرد و این پاکستان است که با این کارت مرکزیت، همیشه دولت افغانستان را به‌عنوان یک کشور پیرامونی به حاشیه رانده است. وجه پیچیدگی این مقوله سبب می‌گردد که مؤلفه‌های فرهنگی و اجتماعی در سیاست خارجی دولت افغانستان اهمیت داشته باشد. در مواجهه با پاکستان سیاست گسترش امنیت‌سازی صرفاً از طریق اقداماتی میسر می‌گردد که رابطه مرکز-پیرامون را در حوزه فرهنگ و اجتماعی تحت تأثیر قرار دهد. در سیاست خارجی جایگاه برابر حقوقی دولت‌ها نمی‌تواند اهداف سیاست خارجی را تأمین

نماید؛ بلکه این جایگاه برابر و احیاناً برتر در منابع قدرت است که برنده بازی را مشخص می‌نماید. تا زمانی که پاکستان کانون تولید اندیشه مذهبی باشد، طبیعی است که مرکز تولید بحران در افغانستان نیز خواهد بود. این بیان به یکی دیگر از اهداف سیاست خارجی منطقه‌ای دولت افغانستان منتهی می‌گردد؛ سیاست خارجی در خدمت ارتقای فرهنگی عمدتاً فرهنگ دینی و ارتقای شاخص‌ها و مؤلفه‌های زیست مدنی. این در حالی است که جهت‌گیری فرهنگی دولت به سوی غرب و علی‌الخصوص قبله آمال خود را در لیبرالیزه‌شدن حوزه فرهنگی می‌داند. افغانستان عمیقاً به یک سیاست فرهنگی چندوجهی نیازمند است که با بهره‌گیری از داده‌های اجتماعی، سطوحی از اهداف فرهنگی تعریف گردد که در یک هویت موزاییکی بتواند احساس غیریت افغان‌ها را نسبت به مطلوبیت‌های فرهنگی کاهش دهد و کانون تولید چنین اندیشه‌ای در خود افغانستان به‌عنوان یک پروسه طولانی مدت در نظر گرفته شود. ارتباط چنین رهیافتی با سیاست خارجی از دو جهت برقرار می‌گردد: نخست، از آن جهت که بخشی از تمهیدات سخت‌افزاری و نرم‌افزاری آن را سیاست خارجی تسهیل می‌نماید. دوم، از آن جهت که چنین رهیافتی در مواجهه با بحران‌های امنیتی‌ای به‌کار گرفته می‌شود که ریشه‌های خارجی و منطقه‌ای دارد.

## ۲-۲-۶. رقابت منطقه‌ای هند و پاکستان

پاکستان دولت فرورفته در بحران‌های امنیتی است. این کشور از چهار جهت با چالش‌های امنیتی مواجه است: منازعه کشمیر با هندوستان، منازعه دیورند با افغانستان، منازعات مرزی با بنگلادش و سرانجام جدایی‌طلبی از سوی اقلیت بلوچ که در دهه هفتاد به‌شکل جدی مطرح بود. این بحران‌های مرزی سبب شده که پاکستان در طول دوره حیات سیاسی خود، امنیت‌سازی را در کانون توجه قرار دهد. کسانی چون روبین اعتقاد دارند که: «مردم تمایل دارند که جنگ افغانستان را نبرد میان امریکا و تندروان اسلامی تجسم کنند؛ اما افغانستان صحنه درگیری‌های دیگری از جمله میان هند و پاکستان نیز هست.» آقای روبین می‌گوید: «اسلام‌آباد و دهلی جدید تا به حال به نظر می‌رسد که بیش‌تر نگران منافع امنیتی کشورهای خود هستند تا منافع جمعی هر سه کشور و در این میان، این افغانستان است که بهای سنگینی برای رقابت هند و پاکستان می‌پردازد.» (صالحی، ۱۳۸۷: [www: payamtaftab.com](http://www.payamtaftab.com)) احمدرشید، تحلیلگر برجسته پاکستان، در کتاب تازه‌اش «سقوط به هرج و مرج» می‌گوید: موفقیت هند در افغانستان از سال ۲۰۰۱ به

این سو «لانه زنبور را در اسلام‌آباد شورانده و پاکستانی‌ها به این باور رسیده‌اند که هند در حال تسخیر افغانستان است.» در مقابل، دولت هند نیز با گسترش روابط با افغانستان، در صدد ایجاد فشار بر پاکستان و حداقل درگیر نمودن پاکستان به جنگ افغانستان است تا بتواند آسان‌تر و کم‌هزینه‌تر پاکستان را کنترل نماید (همان). این رقابت منطقه‌ای در هر سه کشور پیامدهای زیانباری بر جا گذاشته و سطح فعالیت‌های تروریستی در هر سه کشور گسترش یافته است. در این میان، افغانستان بیش از همه، قربانی این رقابت منفی گردیده و جنگ با تروریسم که در واقع بخشی از آن جنگ نیابتی پاکستان و هند است، مستقیماً امنیت ملی افغانستان را با چالش مواجه نموده است.

### ۳-۲-۶. منازعه ایران و آمریکا

منازعه ایران و آمریکا از دیگر منازعات منطقه‌ای است که جنس آن با دو منازعه قبلی متفاوت است. این منازعه دو طرف دارد که یکی در منطقه و دیگری در بیرون از منطقه قرار می‌گیرد. بخشی از حضور فرامنطقه‌ای آمریکا تنگ‌نمودن حلقه محاصره ایران نیز است و در این تنگ‌نمودن حلقه محاصره، افغانستان نیز یک قطعه از این پازل می‌تواند باشد و همین امر، موجب ارتباط نزدیک دولت ایران با نیروهای مخالف مسلح دولت افغانستان را نیز فراهم می‌نماید. ایران اگرچه رابطه نسبتاً فعالی با دولت افغانستان دارد؛ اما در سیاست‌های استراتژیک، هیچ‌گاه نگاه استقلالی به افغانستان ندارد. از منظر ایران، افغانستان کنونی سرزمینی است که تحت نفوذ همه‌جانبه آمریکا قرار دارد و نفوذ روزافزون آمریکا در افغانستان، علی‌الخصوص گسترش پایگاه‌های نظامی آن در این کشور، مستقیماً ثبات و امنیت ملی ایران را تهدید می‌نماید.

### ۴-۲-۶. الزامات جغرافیای سیاسی در سیاست خارجی

بررسی از دلالت‌های تاریخی و واقعیت‌های موجود در ژئوپولیتیک معاصر افغانستان، بیش از همه، مبین این واقعیت است که سیاست خارجی افغانستان با یک نگاه علمی و واقع‌گرایانه این واقعیت‌ها را در نظر گرفته و با ابتدای بر آن، راهبردهای منطقه‌ای و بین‌المللی خود را تنظیم نماید. آنچه در پی می‌آید، جستاری کوتاه در این خصوص می‌تواند باشد.

## ۶-۲-۶. امنیت‌سازی

بررسی‌های انجام‌شده نشان می‌دهد که امروزه افغانستان از منظر جغرافیایی در وضعیت کاملاً ژئواستراتژیک قرار دارد. افغانستان کنونی آوردگاه منازعات گوناگون منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است. مدیریت این منازعات می‌طلبد که امنیت‌سازی در افغانستان از اولویت نخستین برخوردار است. دولت افغانستان که از جهات متعدد در یک جنگ تمام‌عیار منطقه‌ای و بین‌المللی قرار دارد، بیش از توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی، نیازمند امنیت‌سازی است.

قدم اول در امنیت‌سازی در سطح فراملی، استفاده از ظرفیت‌های جهانی علیه تروریسم است. آنچه تا کنون در مبارزه با تروریسم صورت گرفته، از این جهت نتوانسته به امنیت‌سازی برسد که دولت افغانستان بازیگری فعالی در مبارزه با تروریسم نبوده است. به هر میزانی که دولت افغانستان در مدیریت و رهبری مبارزه با تروریسم سهم بگیرد، به همان اندازه جنگ علیه تروریسم تأمین‌کننده نگرانی‌های امنیتی افغانستان نیز خواهد بود. در این چند سال گذشته، افغانستان صرفاً منطقه جنگی و سیاست‌مداران آن صرفاً ابزار مبارزه با تروریسم بوده‌اند و خود تحولات یک و نیم دهه گذشته نشان می‌دهد که چنین نگاهی به سیاست خارجی افغانستان نتوانسته ثبات و امنیت لازم را تأمین نماید.

گام دوم در سطح منطقه‌ای نیز به ابتکار و فعال‌بودن دولت افغانستان نظر دارد. شواهد بسیاری در نتایج مثبت و منفی موقعیت جغرافیایی در سطح جهان نسبت به دولت‌های بری وجود دارند که این کشورها از هیچ سمتی به دریای آزاد راه نداشته و مرزهای آن‌ها را یا مرز کشورهای هم‌جوار یا دریاچه‌ها دربرمی‌گیرند. موقعیت بری برای کشورها دارای جنبه‌های مثبت و منفی می‌باشد که جنبه منفی آن همواره بر جنبه مثبت برتری داشته و کشورهای دارنده این موقعیت، همواره از نوعی احساس خفگی برخوردار می‌باشند. این کشورها از لحاظ ارتباطی در تنگنا هستند که به‌نوبه خود نیز بازرگانی و اقتصاد را متأثر می‌سازد. کشوری که از چنین موقعیت برخوردار است، اگر مکمل ژئواستراتژی همسایگانش باشد، هیچ‌گاه ثبات سیاسی و امنیت واقعی نخواهد داشت و برعکس، چنانچه مکمل همسایگانش نباشد، از یک امنیت نسبی برخوردار خواهد بود. افغانستان مثال خوبی برای حالت اول و کشورهای کوهستانی سویس نمونه حالت دوم است (عزتی، ۱۳۸۰: ۸۵).

گام سوم در امنیت‌سازی در سطح منطقه‌ای، تنش‌زدایی است. دولت افغانستان شدیداً به تنش‌زدایی و ایجاد اعتماد نیازمند است. این مهارت سیاست‌گذاران و دیپلمات‌های افغانستان است که بتوانند از ظرفیت‌های اتحاد‌های فرامنطقه‌ای در بهبود وضعیت‌شان در سطح منطقه استفاده نمایند، نه آن‌که در درون سیاست‌های جهانی و فرامنطقه‌ای دولت‌های حاضر در افغانستان هضم گردند. شعاری نمودن اهداف سیاست خارجی و کشاندن آن به فضای عمومی، اقدام درستی نیست؛ چون موجب تهییج احساسات در دو طرف می‌گردد و در یک فرایند دیالکتیک، دولت‌ها در صدد پاسخ‌گویی به این احساسات برمی‌آیند و چنین است که یک هدف سیاست خارجی به تنش داخلی و احیاناً خارجی منجر می‌گردد.

### ۶-۲-۷. تنوع و تقویت ترانزیت منطقه‌ای

موقعیت جغرافیای افغانستان از منظر ترانزیت، مشکلاتی را به وجود آورده است. پاکستان در مواجهه با افغانستان هرازگاهی از این اهرم فشار استفاده نموده است. این وقایع به یک الزام دیگر در سیاست خارجی منتهی می‌گردد و آن تنوع‌بخشی در مرزها و استفاده از ظرفیت‌های منطقه‌ای است. تنوع‌بخشی به مبادی ورود اجناس می‌تواند جایگاه انحصاری پاکستان در ترانزیت افغانستان را با چالش مواجه نماید. این چالش در مقابل آسیب‌پذیری افغانستان در قبال پاکستان را کاهش می‌دهد. به هیچ‌وجه پذیرفتنی نیست که دولت افغانستان با این میزان از چالش‌ها و مشکلاتی که با دولت پاکستان دارد، نخستین سطح تعاملات اقتصادی و مبادی ورود اجناس وارداتی خود را نیز در اختیار پاکستان قرار دهد. افغانستان در مواجهه با این چالش از ظرفیت‌های دیگر همسایگان خود و علی‌الخصوص از طرح ایجاد جاده ابریشم بیش‌ترین استفاده را ببرد.

### ۶-۲-۸. ظرفیت‌های طبیعی

استفاده از ظرفیت‌های طبیعی از دیگر متغیرهای مهم در سیاست خارجی است. بخش قابل توجهی از فعالیت دولت‌ها در زمان معاصر، معطوف به حوزه اقتصادی است و در این میان منابع طبیعی جایگاه تعیین‌کننده دارد. منابع طبیعی از حیث این که اساس قدرت اقتصادی به حساب می‌آیند، به‌طور غیرمستقیم در قدرت نظامی نیز دخالت دارند؛ لذا در تعیین قدرت سیاسی یک کشور نقش اساسی دارند (اطاعت، ۱۳۷۶: ۵۳). ارزش حقیقی و واقعی هر کشوری بستگی به فراوانی و کیفیت منابعش دارد. ثروت یک کشور به طرز استفاده آن کشور از منابع و تولیدات



خود است. ممکن است کشوری دارای منابع ثروت زیاد باشد، بدون آن‌که بتواند به‌نحو مطلوب از آن استفاده کند (عزتی، ۱۳۸۰، ژئوپولتیک؛ ۹۳).

در زمینه سیاست خارجی و روابط با همسایگان، دولت افغانستان به علت واقع شدن در سرچشمه رودها می‌تواند همواره به‌عنوان یک ابزار دیپلماتیک از آن‌ها استفاده نماید. نمونه بسیار واضح در این زمینه رودخانه هیرمند است. این رودخانه همواره یکی از عوامل اثرگذار در روابط دو کشور همسایه ایران و افغانستان بوده است. به گفته دکتر کریمی‌پور، «دولت‌های افغانستان همواره از هیرمند به‌عنوان ابزاری برای حل مسائل خود با ایران سود برده‌اند. در واقع هیرمند گروگان دائمی افغان‌ها برای سودجویی از آن در مناسبات سیاسی-اقتصادی و حتی نظامی با ایران بوده است که از سال ۱۸۷۲، یکی از منابع پایدار مشاجره بین دو دولت ایران و افغانستان مسئله حق‌آبه هیرمند بوده است.» (کریمی‌پور، ۱۳۷۹: ۱۴۲) مدیریت منابع آبی بایست به‌صورت مسالمت‌آمیز از راه گفت‌وگو و مبتنی بر دیپلماسی و حسن هم‌جواری باشد علی‌الخصوص که با تمام همسایگان منافع چندوجهی و درهم‌تنیده و نیازهای مکمل داریم. طرح فروش آب در قبال نفت که از سوی رئیس‌جمهور اشرف غنی عنوان گردید، یکی از چنین طرح‌ها می‌باشد که نیاز تکمیلی هردو کشور ایران و افغانستان را برآورده می‌نماید.

### نتیجه‌گیری

عوامل و متغیرهای سرزمینی، نقش تعیین‌کننده در جهت‌گیری‌های سیاست خارجی دارد. یکی از عوامل ناکامی دولت‌های گذشته در افغانستان، فاصله میان سیاست و واقعیت‌های سرزمینی است. این فاصله در دولت‌های گذشته بسیار بوده و هم‌اکنون جهت‌گیری دولت، غالب‌آمدن بر چنین شکاف میان سیاست خارجی و ژئوپولتیک است. افغانستان از منظر تاریخی، گذرگاه کشورگشایان بوده و به گورستان امپراتوری‌ها شهرت دارد. در سطح بین‌المللی هم‌اکنون سه رقابت مهم در افغانستان جریان دارد که این رقابت‌ها در اصل معطوف به نظام بین‌المللی است. ایالات متحده می‌کوشد با حضور در مناطق راهبردی جهان، وضعیت برتر و جایگاه هژمون در عرصه بین‌المللی را برای خود کماکان حفظ نماید؛ در حالی‌که دولت‌های چین و روسیه و تاحدودی هند، از الگوهای چندقطبی در روابط بین‌الملل حمایت نموده و در نتیجه می‌کوشند هژمونی برتر ایالات متحده را به چالش بگیرند. این چالش بین‌المللی به منازعاتی می‌انجامد که سطحی از این منازعات در قالب مبارزه با تروریسم هم‌اکنون در افغانستان جریان دارد. در

سطح منطقه‌ای افغانستان در درون یک مثلث منازعه به سر می‌برد. در این مثلث، افغانستان و پاکستان یکی از اضلاع این مثلث هست و منازعه پاکستان و هند و منازعه ایران و امریکا دو ضلع دیگر این مثلث بحران‌زا را تشکیل می‌دهد. فعال‌بودن افغانستان و خروج از حالت انفعال، می‌تواند در حل این منازعات حداقل در سطحی که مربوط به ثبات و امنیت‌سازی در افغانستان است، اهمیت راهبردی داشته باشد. افزون بر آن، افغانستان شدیداً به تنوعات مرزی و استفاده از ظرفیت‌های طبیعی و محیطی نیازمند است؛ امری که می‌تواند سیاست خارجی افغانستان را بهتر با منافع ملی مرتبط می‌نماید و سرانجام دولت را قادر سازد که حداقل‌های از زیست مدنی را برای شهروندانش فراهم نماید.

## منابع

۱. اتوتایل، ژناروید و دیگران (۱۳۸۰)، اندیشه‌های ژئوپولیتیک در قرن بیستم، ترجمه محمد رضا حافظ‌نیا و هاشم نصری، تهران، وزارت امور خارجه.
۲. اطاعت، جواد (۱۳۷۶)، ژئوپولیتیک و سیاست خارجی ایران، تهران، نشر سفیر.
۳. پیوکارلو، ترنزویو (۱۳۶۳)، رقابت‌های روس و انگلیس در ایران و افغانستان، ترجمه عباس آذرین، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
۴. جهان‌بین، اسماعیل و ماشاالله مشهدی (بی‌تا)، نقاط استراتژیک جهان، بی‌جا.
۵. چشم طمع آمریکا به ذخایر معدنی افغانستان (۱۳۹۶)؛ <http://www.ana.ir>
۶. خلوصی، محمدحسین (۱۳۸۶)، نقش جمهوری داوودخان در تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان، قم، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، مرکز جهانی علوم اسلامی.
۷. دانشجویان پیرو خط امام (بی‌تا)، اسناد لانه جاسوسی، تهران، شماره ۲۹.
۸. سلیمی، عبدالحکیم (۱۳۸۰)، بررسی بحران افغانستان از منظر ژئوپولیتیک، ماهنامه معرفت، شماره ۴۳، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۹. شیروودی، مرتضی (بی‌تا)، مسائل نظامی و استراتژیک معاصر، بی‌جا.
۱۰. صالحی، محمد (۱۳۸۷)، «بازی بزرگ» هند و پاکستان در خاک افغانستان، [www.payamft-ab.com](http://www.payamft-ab.com)، 1387/4/29.
۱۱. عزتی، عزت‌الله (۱۳۸۰)، ژئوپولیتیک در قرن بیست و یکم، تهران، انتشارات سمت.
۱۲. عزتی، عزت‌الله (۱۳۸۰)، ژئوپولیتیک، تهران، انتشارات سمت.
۱۳. غبار، میرغلام‌محمد (۱۳۷۶)، افغانستان در مسیر تاریخ، تهران، جمهوری، چاپ ششم.
۱۴. فلینت، کالین (۱۳۹۰)، مقدمه‌ای بر ژئوپولیتیک، ترجمه محمدباقر قالیباف و محمدهادی پوینده، تهران، نشر قومس.
۱۵. کریمی‌پور، یدالله (۱۳۷۹)، مقدمه‌ای بر ایران و همسایگان (منابع تنش و تهدید)، انتشارات دانشگاه تربیت

معلم تهران.

۱۶. کشتمند، سلطانهلی (۲۰۰۳)، یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی، کابل، حبیب‌الله میهنیار، چاپ دوم.
۱۷. مبارز، عبدالحمید (۱۳۷۵)، تحلیل وقایع سیاسی افغانستان (۱۹۱۹-۱۹۹۶)، [پیشاور]، نامعلوم.
۱۸. مکیندر، هالفورد (۱۹۰۴) «محور جغرافیایی تاریخ»، به نقل از: اتوتایل، ژناروید و دیگران، اندیشه‌های ژئوپولیتیک در قرن بیستم، ترجمه محمدرضا حافظ‌نیا و هاشم نصری، تهران، وزارت امور خارجه.
۱۹. هارون، الف (۱۳۷۹)، داودخان در چنگال ک. ج. ب، ترجمه و تصحیح حامد، پیشاور، انتشارات میوند، چاپ دوم.
۲۰. واعظی، طیبه (۱۳۹۶)، «جهان شرق؛ تمدن‌های کهن و قدرت‌های آینده»، در: محمد یزدان‌فام، مناطق راهبردی جهان، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۲۱. یزدان‌فام، محمد (۱۳۹۶)، مناطق راهبردی جهان، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.